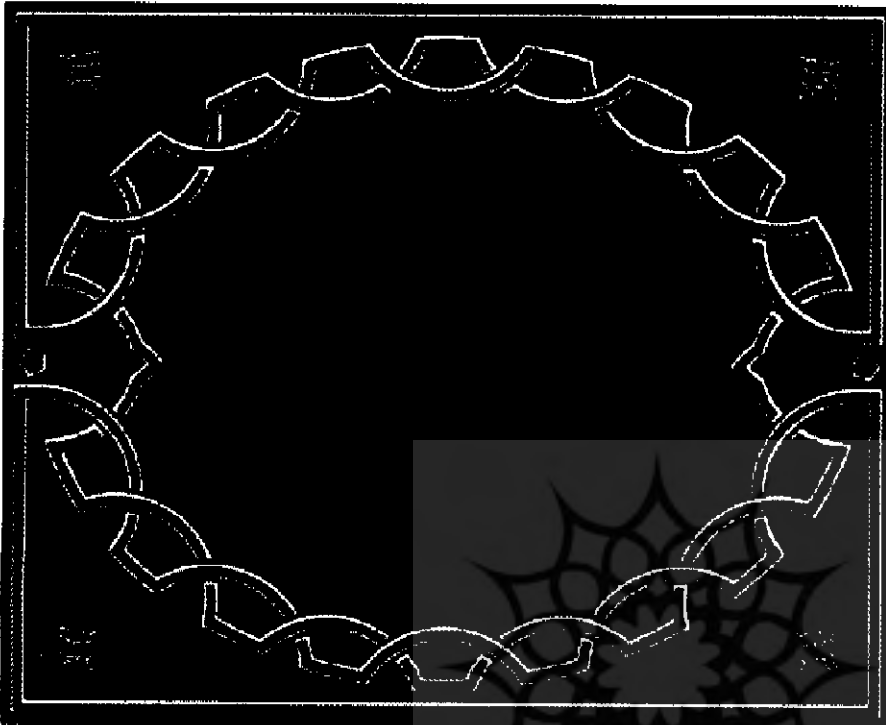


# مرغوب القلوب

♦ شمس الدین تبریزی مولفانی

♦ با مقدمه و تصحیح سیمیا پاراحمدی - گلاره‌ها دادخواه



به رغم تلاشی که تاکنون محققان احوال و اندیشه های شمس تبریزی در شناخت جزئیات زندگی این شخصیت معماگونه و رمزآلود مبذول داشته‌اند، باز بسی پرسشها و مبهمات درباره او باقی مانده است و تحقیقات جانانه‌ای را طلب می‌کند تا دست‌کم به خوبی دانسته شود که این شمس که تنها یک چند در آسمان معرفت درخشیدن گرفت، چگونه در نادی چون مولانا را بسفت. تردیدی نیست که ما هر چه بیشتر از احوالات شمس بدانیم، از مولانا هم بیشتر خواهیم دانست. علاقه و حساسیتی هم که مولوی شناسان گاه تا حد وسواس، نسبت به زندگی شمس روا داشته‌اند، از همین رو بوده است. بسی دریغ که این مرد، اهل قیل و قال اهل مدرسه نبوده و با کتابت و رساله‌نویسی انس نداشته است تا همانها دستمایه اهل تحقیق گردد و مجال بیشتری برای اظهارنظر درباره او فراهم آورد. با این همه دوستانداران شمس هرچا ببینند سخنی از او نقل و یا چیزی به او منسوب شده است بی‌درنگ به آن امیدوارانه می‌نگرند و بحث درباره آن را روا می‌دارند.

در خاتمه رساله «حسن و عشق» از تألیفات ادیب و شاعر دیار هند، نعمت‌خان عالی، رساله‌ای با نام «مرغوب القلوب» ضمیمه گردیده که به «شمس تبریز» منسوب شده و به سال ۱۸۹۰ میلادی در «مطبع منشی نولکشور»<sup>۱</sup> چاپ سنگی گردیده است. از محققان و مصححان آثار و احوال مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و شمس‌الدین محمد تبریزی، کسانی که این رساله را دیده‌اند چنین اذعان کرده‌اند که از آن شمس تبریزی نیست. استاد محمدعلی موحد در مقدمه «مقالات شمس» از دو رساله منسوب به او یاد کرده (موجود در کتابخانه‌های استامبول) که یکی پندنامه است و دیگری همین رساله «مرغوب القلوب» و چنین بیان می‌کند که «هیچ یک از این دو رساله ابداعاً و اصلاً ارتباطی با شمس تبریز ندارد». استاد موحد سستی معنی و الفاظ این رساله را دلیل رد این انتساب برشمرده‌اند.<sup>۲</sup> مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر هم در

این رساله به شمس ذکر کرد این است که از مجموع نسخ باقی مانده از این رساله (حدود ۲۴ نسخه) ۱۸ نسخه آن مربوط به پاکستان و بنگال است. درحالی که علی‌القاعده می‌بایست بیشتر این نسخه‌ها در ایران یا ترکیه باشند که مولد و مسقط الرأس او بوده‌اند. جالب اینجاست که از این رساله، تا آنجا که ما جستجو کرده‌ایم، حتی یک نسخه در کتابخانه‌های ایران موجود نیست و تنها فیلم نسخه پاریس در دانشگاه تهران به شماره ۵۳۶ نگهداری می‌شود. اما در ترکیه، چنان که استاد موحد ذکر کرده، نسخه‌هایی موجود است.

با عنایت تام به این دلائل، این رساله به احتمال بسیار از عارف و سالکی از شبه قاره به نام «شمس الدین تبریزی» است که در قرن هفتم می‌زیسته و آرامگاه او اینک در شهر «مولتان» که مشهور به شهر صوفیان است، واقع شده است. «مولتان» شهرست در ۳۸۰ کیلومتری جنوب لاهور یا همان پنجاب جنوبی. قبر این شمس مولفانی که ظاهراً اسماعیلی مذهب است و با شمس الدین زکریا معاصر بوده، در آن شهر زیارتگاه بسیاری از مشتاقان و دوستانداران عرفان است.<sup>۳</sup> مردم آن دیار از او با نام «شاه شمس» یاد می‌کنند و داستانهایی شگفت از کرامات او شهره عام گشته است. آنچه مورد توجه است این است که آرامگاه بهاء الدین زکریا هم در کنار همین شمس الدین تبریزی در کنار تپه ای در مولتان واقع شده است. دربرخی منابع مذکور است که بهاء الدین زکریا و عارفی دیگر به نام جلال الدین تبریزی که هر دو از شاگردان و مریدان شیخ سهروردی بوده‌اند، از پایه گذاران سلسله سهروردیه درهند هستند. این دو به رغم اختلافاتی که در آداب سلوک و طریقت

کتاب «زندگانی جلال‌الدین محمد بلخی» در رد انتساب رساله مزبور به شمس دو دلیل ذکر کرده است: یکی آنکه شمس تبریزی اهل نوشتن کتاب و رساله نبوده و دوم اینکه کتابت این رساله سالها (۱۱۷ سال) پس از مرگ شمس بوده است و لذا نمی‌توانسته از آن او باشد.<sup>۴</sup> بنابر آنچه استاد احمد منزوی در فهرست منظومه‌ها فارسی آورده، از این رساله نسخه‌های بسیاری در موزه بریتانیا، لنینگراد، قاهره، بنگال، پاکستان و پاریس موجود است. منزوی در همانجا نوشته است که این رساله در شبه‌قاره به نام شمس تبریز چاپ گردیده که صحیح نیست و به همان اختلاف در تاریخ کتابت رساله و مرگ شمس اشاره کرده است.<sup>۵</sup>

حقیقت این است که رساله مذکور، همان طور که گفته‌اند از پیر و مراد مولانا، شمس‌الدین تبریزی، نیست و علاوه بر دلائل فوق می‌توان به دو مورد دیگر نیز اشاره کرد. نخست آنکه نگارندگان این مقدمه با این پیش فرض که اگر این رساله از آن شمس باشد لاجرم در محتوا و لفظ میبایست با مقالات او مشترکاتی داشته باشد، یا رجوع به مقالات و مقایسه آن با این رساله دریافتند که کمتر شباهتی میان این دو اثر وجود ندارد. به عنوان مثال از مجموع ۱۵۰ بیتی که در رساله آمده حتی یک بیت در مقالات شمس ذکر نشده است و از آیات و احادیث هم (در نظر داشته باشیم که در نسخه پاریس هیچ آیه و حدیثی نیامده و تنها شامل ابیات است) جز چند مورد مشهور که اغلب در آثار عرفانی مذکور است، چیزی یافت نشد. دلیل دیگری که می‌توان بر عدم صحت انتساب

شریعت را مقدم دار اکنون  
طریقت را شریعت نیست بیرون

[حدیث:]

قال عليه السلام: «الشریعة كالسفينه والطریقه  
كالبحر والحقیقه كالدر فمن أراد الدر ركب فی السفینة  
ثم شرع فی البحر ثم یصل الی الدر یعنی الی الله و من  
ترك هذه الطریقه لم یصل الی الدر یعنی الی الله»  
بیت:

کسی کو در شریعت راسخ آید  
حقیقت را بر روی خود گشاید  
ز راه تربیت پیران بشارت

بکرده چار منزل با عبادت  
قوله تعالی: «و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون  
فی العلم» (آل عمران ، ۳)

حدیث قدسی: «الشریعة اقوالی والطریقه افعالی  
والحقیقه احوالی و المعرفة عرفانی»

قال عليه السلام: «الناس علی ثلاثة اقسام،  
قسم یشبهون البهائم، قسم یشبهون الملائكة، قسم  
یشبهون الانبیاء.» [اما] قسم یشبهون البهائم [فهتّمهم]

الشرب و النوم و المباشرة، اما قسم یشبهون الملائكة  
فهتّمهم النسیح و التهلیل و الصوم و الطواف و الخیرات،  
اما قسم یشبهون الانبیاء فهتّمهم المحبة و الشوق  
و العشق و المعرفة لله تعالی جل جلاله».

نظم:

یکی منزل که آن ناسوت نام است  
در آن اوصاف حیوانی تمام است  
از آن منزل اگر خود بگذرد کس

رسد در منزل دوم ملک بس  
در آن عالم چو او معروف گردد  
ملائک آسمان مکشوف گردد

جو بر گیرد قدم را او ز ملکوت  
رسد در منزل سوم بجبروت  
یعنی صفات الأفعال.

بیت:

مقام روح بر من حیرت آمد  
نشان از وی بگفتن غیرت آمد  
حدیث:

قال عليه السلام: «أنا عبور والله اغیر منی»  
قوله تعالی: «قل الرّوح من امر ربی» (الاسرا ،  
۸۵)

بیت:

در آن منزل بود کشف و کرامات  
ولی باید گذشتن زان مقامات  
قال عليه السلام: «من أحب شیئا أكثر ذكره»

قال عليه السلام: «الدنيا لكم والعقبى لكم  
والمولى لكم»  
بیت:

اگر دنیا و عقبی پیش آید  
نظر کردن بر آن هرگز نشاید  
قال عليه السلام: «من أراد الدنيا فله الدنيا و  
من أراد العقبى فله العقبى و من أراد المولى فله

۷. تاریخ تصوف در هند ، سید اطهر عباس رضوی  
ترجمه منصور معتمدی، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۸۰  
ج ۱ ، ۲۴۴.

S.P.A.Andrews . The Encyclopaedia of Islam . 1993. VII. 590.

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم  
مرغوب القلوب شمس تبریز

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة  
و السلام علی حبیبه و رسوله سیدنا و مولانا محمد  
و آله و اصحابه و سلم علیهم اجمعین.

بدان که این کتاب مرغوب القلوب از  
گفتار شیخ المشایخ، قطب الأقطاب المحققین  
، امام السالکین، برهان طریقت، شهسوار میدان  
حقیقت، شمس الدنيا و الدین شمس تبریز  
قدس الله سره العزیز [است] برای هدایت کردن  
میردان [تا] به خدای تعالی برسند. اول توحید

تبارک و تعالی، جل جلاله و عمّ نواله بیان کند.

در نظر داشته باشیم که ممکن است تاریخ ذکر  
شده در یکی از ابیات پایانی رساله، افزوده کاتبی در  
قرن هشتم بوده است. در نسخه پاریس ابیاتی که به نام  
شمس تبریزی و تاریخ کتابت رساله، اشاره می کند،  
نیامده است. بعلاوه در نسخه پاریس تنها ابیات ذکر  
شده اند و به نظر می رسد که اصل رساله شامل همین  
ابیات بوده و بعدها کسی یا کسانی آیات و احادیثی  
را جاشنی آن زده اند. با این توضیحات محتمل است  
برخی با عدم توجه به این شمس مولتانی گمان کرده  
اند که یا جعل و یا اشتباه در انتساب رساله مورد  
بحث به شمس تبریزی مشهور رخ داده، در حالی  
که چنین نبوده است. با این همه چون تصحیح این  
رساله و نوشتن این مقدمه در فرصتی کوتاه صورت  
پذیرفته است، ممکن است خطا و لغزشی در آن  
رفته باشد که امید است با یاری صاحب نظران و  
دوستانداران حکمت و معرفت مرتفع گردد.

این رساله به احتمال بسیار از عارف  
و سالکی از شبه قاره به نام «شمس  
الدین تبریزی» است که در قرن هفتم  
می زیسته و آرامگاه او اینک در شهر  
«مولتان» که مشهور به شهر صوفیان  
است، واقع شده است

بیت:

بگویم حمد رب العالمین را  
عطا کو کرد بر ما عقل و دین را  
حدیث:

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «کل امر ذی بال  
لم یبدأ فیه بالحمد فهو أقطع»  
بیت:

درود مصطفی بعد از شنایش  
فرستم با دل از جان صفایش  
[حدیث:]

قال عليه السلام: «من صلی علیّ مرة، صلی الله  
علیه سبعین مرة»  
بیت:

مقام چند از سالک بگویم  
در آن گفتن ز حق توفیق جویم  
[حدیث:]

قوله تعالی: «و ما توفیقی الا بالله» (هود ، ۸۸) .  
خیر الکلام ما قل و دل .  
بیت:

سلوک مختصر موزون جامع  
بنظم آن را بگویم باش سامع  
[حدیث:]

قال النبی علیه السلام: «کن عالماً أو متعلماً أو  
مستمعاً ولا تکن رابعاً»  
بیت:

داشته اند، مدتها ملازم یکدیگر بوده اند. شیخ جلال  
الدین تبریزی بعدها به «دوه تاله» نزدیک «پندوه» در  
بنگال شمالی، رفت و در آنجا تکیه ای بزرگ بنا نهاد  
. به مرور زمان این شهر را «تبریز آباد» خواندند<sup>۷</sup> که  
ممکن است منشأ نامگذاری کسانی به «تبریزی» بوده  
است. با این توضیحات محتمل است که شمس الدین  
تبریزی مولتانی همان جلال الدین تبریزی باشد که  
البته این موضوع سزاوار تحقیق بیشتر است. در ذیل  
مدخل «مولتان» دکتر اندرو آورده است که شمس  
الدین تبریزی در واقع شمس الدین سبزواری بوده  
که به اشتباه او را تبریزی گفته اند.<sup>۸</sup> اما با جستجو در  
کتابی چون: الذریعه، تذکره آتشکده آذر، تذکره هفت  
اقلیم، تذکره شعرای پنجاب، تذکره شعرای کشمیر،  
مطلبی درباره شخصی به نام شمس الدین سبزواری  
پیدا نشد.

در نظر داشته باشیم که ممکن است تاریخ ذکر  
شده در یکی از ابیات پایانی رساله، افزوده کاتبی در  
قرن هشتم بوده است. در نسخه پاریس ابیاتی که به نام  
شمس تبریزی و تاریخ کتابت رساله، اشاره می کند،  
نیامده است. بعلاوه در نسخه پاریس تنها ابیات ذکر  
شده اند و به نظر می رسد که اصل رساله شامل همین  
ابیات بوده و بعدها کسی یا کسانی آیات و احادیثی  
را جاشنی آن زده اند. با این توضیحات محتمل است  
برخی با عدم توجه به این شمس مولتانی گمان کرده  
اند که یا جعل و یا اشتباه در انتساب رساله مورد  
بحث به شمس تبریزی مشهور رخ داده، در حالی  
که چنین نبوده است. با این همه چون تصحیح این  
رساله و نوشتن این مقدمه در فرصتی کوتاه صورت  
پذیرفته است، ممکن است خطا و لغزشی در آن  
رفته باشد که امید است با یاری صاحب نظران و  
دوستانداران حکمت و معرفت مرتفع گردد.

مبنای تصحیح این رساله همان چاپ منشی  
نولکشور بوده است. متأسفانه اختلال در معنی و  
وزن عروضی این اشعار که بر وزن منظومه خسرو  
و شیرین ( هزج مسدس محذوف، مفاعیل مفاعیل  
فعولن ) سروده شده است، با داشتن نسخه پاریس و  
چاپ سنگی، سامان نیافت. در ختام این مقدمه، سه  
ارجمند را می بایست سپاس گویم. نخست استاد  
فرزانه دکتر سیروس شمیس و دیگری آقای دکتر  
محمد قمر مهدی که هر یک به نوبه خود راهنمایی  
فرمودند. آقای دکتر فابریتزوی اسپتزیاله برخی منابع را  
پیشنهاد دادند که از ایشان بسیار سپاسگزاریم.  
پی نوشتها:

۱. درباره منشی نولکشور نک: خدمات علمی  
نولکشور، خان محمد عامر (پایان نامه - دانشگاه تهران) یا  
راهنمایی ابوالقاسم رادفر.
۲. محمد علی موحد، مقالات شمس تبریزی، انتشارات  
دانشگاه صنعتی، ۱۳۵۶.
۳. زندگانی جلال الدین محمد بلخی، بدیع الزمان  
فروزانفر، انتشارات زوار، چاپ هفتم، ص ۹۱.
۴. احمد منزوی، فهرست مخطوطات فارسی، ج ۴.
۵. همان .

المولی. طالب الدنيا مختث و طالب العقبی مؤث و طالب المولی مذکر»

بیت:

به نور ذکر باید در گذشتن

به آب توبه باید دل بشستن  
قال علیه السلام: «قلب المؤمن حاضر من الذكر الخفی فهو حی»

بیت:

چو گردد جان و دل از غیر حق پاک

رسد در عالم لاهوت بیباک  
قوله تعالی: «و هو معکم اینما کنتم» (الحدید، ۴)  
بیت:

در آن منزل چهارم جست و جویی

نباشد با خدا جز گفتگویی  
قوله تعالی: «فادکرونی اذکرکم واتشکروا لی ولاتکفرون» (البقره، ۱۵۲)  
بیت:

مقام قرب منزل بی نشان است

بجز کون و مکان دیگر جهان است  
قال علیه السلام: «من کان لله کان الله له»  
حدیث قدسی: «الانسان سؤی و أنا سؤه»  
بیت:

به عون حق رسد آنجا چو سالک

شود او بر همه اشیاء مالک  
فصل اول در بیان توبه

گوید:

بیت

بریزم اشکها چون در مکنون

کنم توبه ز سر آغاز اکنون  
قال علیه السلام: «یا ربّ ائی بکاء افضل عندک فقال بکاء الضاحکین». «کثرة الضحک تمیت القلب»  
بیت:

به هر دم توبه باید کرد عادت

نخستین توبه باید پس عبادت  
قال الله تعالی «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً و سبحوه بكرة و اصیلاً» (الأحزاب، ۴۱)  
بیت:

که بی توبه عبادت چون سراب است

رود نشسته چو بیند کوزه آب است  
قال علیه السلام: «من تزهد بغير علم فهو کافر»  
بیت:

به هر کس فرض آمد توبه کردن

به هر دم توبه کن تا وقت مردن  
قوله تعالی: «واذکر ربّک إذا نسیت» (الکهف، ۲۴)  
بیت:

قال علیه السلام: «الثائب من الذنب کمن لا ذنب له»  
بیت:

به کافر فرض آمد تا ز کفران

برون آید به توبه سوی ایمان  
به عاصی فرض آمد تا ز عصیان

کند توبه همیشه چون مطیعان  
قوله تعالی: «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» (الفجر، ۲۷)

قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصحاً» (التحریم، ۸)  
بیت:

به خاصان توبه کردن از مقامات

به هر دم فرض باشد از کرامات  
حدیث قدسی: «من اراد العبادة بعد الوصول فقد اشرك بالله و من قال لا اله الا الله محمد رسول الله بعد الصلوة الفریضة فقد کفر بالله». صاحب الورد ملعون و تارک الورد ملعون»  
بیت:

زدون حق بیاید توبه کردن

بحق باید درین ره جان سپردن  
قوله تعالی: «واعبد ربک حتی یاتیک الیقین» (الحجر، ۹۹)  
قال علیه السلام: «کل ما شغلک عن الله فهو صنمک و طاغوتک»

آنچه مورد توجه است این است که  
آرامگاه بهاء الدین زکریاء هم در کنار  
همین شمس الدین تبریزی در کنار تپه  
ای در مولتان واقع شده است

### فصل دوم در صفات وجود

گوید

ابیات:

چنان گفتم بیلابیلی دقیقت

شریعت هم طریقت هم حقیقت  
وجود آدمی هر سه مجموع  
بکرده حق تعالی جمله مصنوع  
یکی نفس و یکی روح و یکی دل

ولی در حرف هر یک هست مشکل  
حدیث قدسی: «جعلت فی النفس طریق  
الراغبین وجعلت فی القلب طریق الزاهدین و  
جعلت فی الروح طریق العارفین»  
بیت:

شریعت راه تن آمد به طاعت

طریقت راه دل شد با قناعت  
قوله تعالی: «نهی النفس عن الهوی فإنّ الجنة هی  
المأوی» (التازعات، ۴۰)  
بیت:

حقیقت راه دادن سر نهان است

درونش را ز دل بیرون جهان است  
حدیث نبوی: «القناعة کثر لا یفنی أبدا»  
بیت:

اگر طالب بود صادق درین راه  
ز جان و دل نخیزد از سر جاه  
قال علیه السلام: «الصدق ینجی و الکذب ینهلک»  
بیت:

اگر بوی ز تن خواری که یابی

ز هستی پا برون نه در خرابی  
قال النبی صلی الله علیه و سلم: «التوحید إسقاط  
الآفات، السلامة فی الوحدة و الآفات بین الإثنين»  
قال علیه السلام: «کن فی الدنيا كأنک غریب  
أو کعابری سبیل و عد نفسك من أصحاب القبور»  
بیت:

قلم را بر وجود خویش بر زن

حصار نفس را از بیخ برکن  
به تقوی شهر دل آباد گردان  
به همت جان و دل را شاد گردان  
قوله تعالی: «فإن خیر الزاد التقوی» (البقره، ۱۹۷)،  
«انّ اکرمکم عند الله اتقاکم» (الحجرات، ۱۳)

قال علیه السلام: «قیمة المرء علی همته. الطیر  
[یطیر] بجناحیه والمرء یتطیر بهمته»  
دو دل را نیست ره اینجا یکی شو  
دونی بگذار آنجا وانگهی رو

قوله تعالی «ما جعل الله لرجل من قلبین فی  
جوفه» (الأحزاب، ۴)  
حدیث: «الایمان إقرار باللسان و تصدیق  
بالقلب»  
بیت:

بده مر نفس خود را گوشمالی

که دشمن ره نیاید هیچ حالی  
قوله تعالی: «إنّ الشیطان للانسان عدوّ  
مبین» (یوسف، ۵) أعدی عدوّک نفسک الی  
بین جنیبیک  
بیت:

صفات نفس شهوتها برارن

صفات دل همه طاعت بگردان  
حدیث: «ترک الدنيا رأس کل عباده و حبّ  
الدنيا رأس کل خطیئة»  
بیت:

صفات نفس را بگذار اکنون

صفات دل بجو کان هست میمون  
حدیث: «قلوب المؤمنین عرش الله تعالی»  
ابیات:

صفات جمله حسن ذوق است

گهی در ناز که در عین شوق است  
چو دل هریک صفات روح گیرد  
شود مقبول در دلها پذیرد  
قوله تعالی: «و فی الأرض آیات للمؤمنین و فی  
أنفسمک أفلا تبصرون» (الذاریات، ۲۱)  
بیت:

طلب کن در صفات ذات رحمان

بیای هر یکی را قدر امکان  
 قوله تعالی: «و یستلونک عن الروح قل الروح من  
 أمر ربی» (الإسراء، ۸۵)

**فصل سوم در بیان وضو**

گوید

بیت:

چو این گوهر محمد مصطفی سفت

وضو را گو صلاح مؤمنین گفت

بباید بود دائم با طهارت

به ظاهر هم به باطن با بصارت

حدیث: «الوضوء مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة»

بیت:

بود ظاهر طهارت از نجاست

طهارت باطن آمد از خبثات

حدیث: «لا صلوة إلا بالطهارة» و «لا صلوة إلا بحضور القلب»

بیت:

چون وقت آید نماز وقت بگذارد

فرائض با جماعت هوش میدار

قال علیه السلام: «من صلی خمس صلوات بالجماعة أعطاه الله تعالى أجر ألف شهید الذین قتلوا فی سبیل الله عابدين مقبلین غیر مدبرین»

بیت:

ز وقتی تا به وقتی منتظر باش  
 بذکری ای بفکری مختصر باش

قال علیه السلام: «المنتظر للصلوة كأنه فی الصلوة»

«افضل الذکر لاله الا الله محمد رسول الله»

بیت:

سخن با کس مگو الا ضرورت

خلل تا در نیفتد در حضورت

قول تعالی: «صم بکم عمی فهم لا یرجعون» (البقره، ۱۸)

بیت:

به هر جای یکه باشی ذکر میگو

به هر جایی خدا را شکر میگو

به هر جایی که باشی با خدا باش

ز خود بیگانه با حق آشنا باش

قوله تعالی: «و هو معکم اینما کنتم» (الحدید، ۴)

بیت:

مده مردود حق را جای در دل

دروست تا نیابد ره عزازل

حدیث: قال علیه السلام: «کل ما شغلک عن الله فهو صنمک و طاغوتک»

بیت:

حواس خمس را چون دزد در بند

چو بستی دزد ایمن باش میخند

قوله تعالی: «صم بکم عمی فهم لا یرجعون» (البقره، ۱۸)

بیت:

پس آنکه دار طاعت را سلامت

بیر در حضرت حق با کرامت

اگر خواهی که با تو حق تعالی

سخن گوید به قدرت بی مثالا

بخوان قرآن کلام الله بشنو

قدیم است این ز حق منزل نه از تو

قال علیه السلام: «لکل شیء قلب و قلب القرآن ینس»

بیت:

ندامت را امام خویش گردان

همیشه افتدا کن با دل و جان

قوله تعالی: «فافرؤوا ما تیسر من القرآن» (المزمل، ۲۰)

بیت:

اگر خواهی سخن با حق بگوئی

نمازی با حضور دل بجوئی

قال علیه السلام: «الصلوة معراج المؤمنین و بعد الصلوة تلاوة القرآن»

قال علیه السلام: «الصوم جنّة من النار و حصن الايمان»

نظم:

چو روز آید نباید بود صائم

چو شب آید نباید بود قائم

شب و روزت چو گردد با تو یکسان

نماید کار مشکل با تو آسان

قوله تعالی: «إن للمتمتین مفازا» (النبا، ۳۱)، «فإن خیر الزاد التقوی» (البقره، ۱۹۷)

بیت:

به غفلت میگزاری روزگاری

مگر در گور خواهی کرد کاری

**فصل چهارم در بیان ترک دنیا**

گوید

بیت:

ز دنیا ترک گیری بهر دین تو

توکل بر خدا کن بالیقین تو

قال الله تعالی: «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (الطلاق، ۳)

قوله تعالی: «و علی الله فتوکلوا إن کنتم مؤمنین» (المائدة، ۲۳)

حدیث: قال علیه السلام: «الدنيا ساعة لیس فیها راحة فاجعلها طاعة»

بیت:

تو را گر رفتن است از دار دنیا

چرا بندی تو دل در کار دنیا

قال علیه السلام: «اخرج عن الدنيا تصل بالآخرة»

بیت:

نباید بست دل با زن و فرزند

بباید بود تنها با خداوند

قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا إن من أزواجکم و أولادکم عدوا لکم فاحذروهم» (التغابن، ۱۴)

«یوم ینزل المرء من آخیه و أمه و أبیه و صاحبته و بنیه» (عبس، ۳۴)

بیت:

زهی غفلت که ما را کور کرده

که یاد مرگ از دل دور کرده

حدیث:

قال علیه السلام: «الموت باب لابد من دخوله و القبر منزل لابد من نزوله»

بیت:

به غفلتهای دنیا خلق مغرور

ز بی فکری مرگش دل چه مسرور

قال علیه السلام: «الموت حبیل یوصل الی الحیب»

قال علیه السلام: «القبر أول منزل من منازل الآخرة و آخر منزل من منازل الدنيا»

بیت:

ز دنیا و اهل آن چون تیر بگریز

چو بگریزی به درویشان بیامیز

قال علیه السلام: «الدنيا جيفة و طالبوها كلاب»

بیت:

علائقهای دنیا قطع گردان

حزین دل باش در وی چون غریبان

قال علیه السلام: «کن فی الدنيا كأنک غریب و کعابری سبیل و عد نفسك من أصحاب القبور»

بیت:

اگر در دل جمعیت حاصل آید

عبادت گر کنی آنگاه شاید

قال علیه السلام: «قلب المؤمن حاضر من الذکر الخفی فہو حی» و «دعوة المظلوم مستجابة»

بیت:

نباشد مبتدی هیچ به زین

که پیری را بجوید راه بر دین

قال علیه السلام: «من لا سبج بک لادین له و من لادین له لاعرفان له [و من لاعرفان له لا] حزب له» و من لا حزب له لا أنس له و من لا أنس له لامولی له»

قال علیه السلام: «إن أولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری»

بیت:

اگر خواهی که خلوت را گزینی

پس ان بهتر که پیش شیخ نشینی

ز نیک و بد ترا هم باز گوید

ز اسرار نهانش راز گوید

مثالش را بگویم گوش دارید

در آن تمثیل هر یک هوش دارید

اگر بی پیر کاری پیش گیری

هلاکت را ز بهر خویش گیری

قال النبی صلی الله علیه وسلم: «من لا شیخ له یشیخه الشیطان»

حدیث: «من لا شیخ له لادین له و من لادین له لاعرفان له و من لاعرفان له لا حزب له و من لا حزب له لا أنس له و من لا أنس له لامولی له»

منثوی:

چنان اندر جهان را دیدبانی  
بباید تا خدا را زو نشانی  
گر آن دیدبان در وی نبود  
بجز غرقش نبود هیچ سودی  
قال النبی علیه السلام: «من يعرف الحقیقة  
والشریعة بلا إمام فقد كفر»  
نظم:

خطر در راه دین بسیار باشد  
گل خوشبوی بر از خار باشد  
چراغ نور باطن را برافروز  
به خلوتگاه بنشین شام تا روز  
قال علیه السلام: «أفضل الذکر الخفی»  
قال علیه السلام: «النوم أحوالموت»  
قال علیه السلام: «تجوع ترانی»  
بیت:

به کم خوردن، به کم خفتن و گفتن  
بکن عادت تو کم با خلق بودن  
قوله تعالی: «ابتغوا من فضل الله و اذکرو الله  
کثیراً لعلکم تفلحون» (الجمعه، ۱۰)  
نظم:

اگر یک ذکر گوید صبح تا شام  
رسد کارش به فضل حق به انعام  
چنان حاصل شود در دل صفایش  
به یک لحظه گشاید کارهایش  
چو گردد جان و دل از غیر حق پاک  
رسد در عالم لاهوت بی باک  
دو چشم خویش را بر بند چون باز  
درونت تا دهد گم گشته آواز  
عروس معرفت چون رخ نماید  
ز حسن خویش عقل تو رباید  
به یک ساعت تو را هفتاد هنجار  
نماید روی زیورهای انوار  
قوله علیه السلام: «إن الله جمیل یحب  
[الجمال]»  
ابیات:

در آن حالت تمامی نور باشد  
ز باد و آب و گل او دور باشد  
در آن خلوت به عاشق عشق بازی است  
زدون حق مراد از بی نیازی است  
حدیث قدسی: «لو عرف الإنسان منزلته عندی  
لقال فی کل نفس من أنفاسه أنا الملک»  
فصل پنجم در بیان تجرید و تفرید

گوید  
بیت:  
درین ره مرد را تجرید و تفرید  
بباید تا گشاید کار توحید  
قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا استمیعوا بالصبر و  
الصلوة إن الله مع الصابین»  
ابیات:  
نخستین مرد را تجرید باید  
زدون حق به دل تفرید باید

به پیوند قناعت بایدش کرد  
به فقر و فاقه باید بودنش مرد  
لباس فقر را می پوش بر تن  
درخت حرص را از بیخ بر کن  
اگر چیزی بود در ملک درویش  
به مقدارِ درم یا کم از آن بیش  
حدیث: «من أحب شیئاً أكثر ذکره»  
بیت:

ز ملک خویش تا بیرون نه آید  
حجاب از پیش تا کی گشاید  
قال علیه السلام: «و ما شغلک عن الله فهو  
صنمک»  
بیت:

مقام قرب بس اعلی مقام است  
منی مانی در آن منزل حرام است  
حدیث: «إذا تم الفقر فهو الله»  
بیت:  
به جز صادق نیاید ره بدان سو  
به جز عاشق نگنجد کس در آن کو  
حدیث: «الفقر فخری و الفقر منی»  
قال علیه السلام: «الصدق ینجی و الکذب  
یهلک»  
بیت:

طریق فقر راهی هست مشکل  
یقین باید در بین ره توشه دل  
حدیث: «القناعة کثر لا یغنی ابدأ»  
قوله تعالی: «تزوّدوا فان خیر الزاد التقوی» (البقره، ۱۹۷)  
بیت:

درین وادی بسی گمراه گشتند  
یقین را توشه ای با خود نبردند  
به جان باید برفت آن راه نه از پای  
ز جانبازی ست جان هم ده درین رای  
حدیث:

قال علیه السلام: «موتوا قبل أن تموتوا»  
بیت:  
شکم پرور چه داند این سخن را  
مگر آن کس که بازد جان و تن را  
قوله تعالی: «ألا إن أولیاء الله لاخوف علیهم و لا  
هم یحزنون» (یونس، ۶۲)

بیت:  
میان کمر و ایمان راه فقر است  
در آن راه بسی از خوف کفر است  
قال علیه السلام: «الایمان بین الخوف و  
الرجاء»  
بیت:

شاید خوف غالب نه رجا را  
میان هر دو باید بود ما را  
فصل ششم در بیان معرفت

گوید  
بیت:

سخن در معرفت چون رفت اکنون  
برون آرم ز دریا در مکنون  
لباس زهد و تقوی تا نپوشی  
شراب معرفت را کی نیوشی  
کسی کو معرفت را کرد حاصل  
مقام قرب حق را گشت واصل  
حدیث: «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة»  
بیت:

یکی باید تفکر کرد بر خود  
که از خاک مخمّر صورتم کرد  
حدیث قدسی: «صورة الانسان بنان ریه»  
حدیث نبوی: «الانسان بنان ربی»  
حدیث قدسی: «خمرت طینة آدم یدیدی أربعین  
صباحاً»

حدیث قدسی: «إن الله خلق آدم علی  
صورته»  
نظم:  
عجب چون نقش بر دیوار آمد  
چو وی حیران بود در کار آمد  
زهی پاکی از اینها کی به قدرت  
وجود آدمی را کرد صورت

به گوهرها مزین کرد ما را  
به نفخ روح در تن کرد جان را  
قوله تعالی: «إذا سوته و نفخت فیهِ من روحی  
فقعوا له ساجدین» (الحجر، ۲۹)  
حدیث: «تفکروا فی آیاته و لا تفکروا  
فی ذاته»  
حدیث: «تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی  
ذات الله»

قوله تعالی: «و فی أنفسکم أفلا تبصرون»  
(الذاریات، ۲۱)  
ابیات:  
بصر را داد بینایی که بیند  
کمر را داد قوت تا نشیند  
زبان را داد گویایی که گوید  
خرد را داد جویایی که جوید  
زبان را داد نطق صدق کاری  
که تا گوید ثنای شکر باری  
دگر دو دست گیرایی دو پا را  
ردائی داد هر یک جمله ما را

حدیث قدسی: «یا غوث الاعظم جسم الانسان  
و نفسه و روحه و قلبه و سمعه و بصره و لسانه  
و یده و رجله. ذلک ظهرت له نفسی لا هو إلا  
أنا غیره»  
نظم:

چو از خاکیم آخر خاک گردیم  
به جان دادن چرا غمناک گردیم  
چو از ما نقش بر دیوار آمد  
هر آنچه بود از ما کار آمد  
بدین گونه چو بشناسی خدا را  
شوی عارف کنی حاصل بقا را

حدیث قدسی: «یا غوث الاعظم جسم الانسان  
و نفسه و روحه و قلبه و سمعه و بصره و لسانه  
و یده و رجله. ذلک ظهرت له نفسی لا هو إلا  
أنا غیره»  
نظم:

چو از خاکیم آخر خاک گردیم  
به جان دادن چرا غمناک گردیم  
چو از ما نقش بر دیوار آمد  
هر آنچه بود از ما کار آمد  
بدین گونه چو بشناسی خدا را  
شوی عارف کنی حاصل بقا را

شوی عارف کنی حاصل بقا را

به هر عالم غرائبها ببینی  
سفر اندر دل خود بایدت کرد  
نه در دنیا، زمین می‌بایدت کرد  
سفر از خود به دل از دل به جان رو  
نه از اجسام بر ملک جهان رو  
ره نزدیک از دور دوتایی  
اگر یکتا شوی مرد خدایی  
قوله تعالی: «و نحن اقرب الیه من حبل  
الورید» (ق، ۱۶)  
نظم:

مردان را همین قدر است کافی  
مریض را و دین را جنت شافی  
درین هر کار هر چه بود بر اصل  
مرتب کرد شمس‌الدین به ده فصل  
به سی سی پاره قرآن تا به عم است  
تمامی صد و پنجه بیت ضم است  
ز هجرت هفتصد و پنجاه و هفت است  
حساب حاسبان تاریخ وقت است  
تمامی مختصر منظوم موزون  
که مرغوب القلوب است نام اکنون  
که نام این کتاب گفت مرغوب  
مرتب شد به وقت طالع خوب  
اگر درویش این دائم بخواند  
همیشه کار وی اعلی بماند  
شود اسرار را مکشوف بی شک  
نماید کار هر یک را به هر یک  
تمام شد مرغوب القلوب.

به حق یابی بقای زندگانی  
فنا ترک هوی را نام کردن  
بقا جمله صفاتش را شمردن  
نباشد موت هرگز اولیاء را  
به هر یک اصفیاء و اتقیاء را  
ز داری تا بداری نقل باشد  
ز شغل کار دنیا عزل باشد  
قال علیه‌السلام: «ألا إن أولیاء الله لا یموتون بل  
ینقلبون من دار إلى دار»  
نظم:

به ذوق و شوق عمر خویش بردن  
ز داری تا بداری نقل کردن  
چو او با توست تو هم باش با او  
دل خود را ز دنیا پاک تر شو  
قوله تعالی: «و هو معکم اینما کنتم بما  
تعملون» (الحدید، ۴)  
فصل دهم در بیان سفر و اقامت  
گوید  
حدیث: قال علیه‌السلام: «حب الوطن من  
الایمان»  
نظم:

مسافر باش دائم راه میرو  
قدم را هوش دار از چاه و از گو  
چو ره دور است و منزل بی‌نهایت  
بقین را توشه کن بهر خدایت  
هر آن منزل که آن در پیش آید  
اقامت کردن اندر وی نشاید  
ز صورت پای بیرون نه روان شو  
ره حق پیش گیر و پس روان شو  
به هر ملکی عجائبها ببینی

### فصل هفتم در بیان عشق و محبت

گوید  
بیت:  
بدان کین عشق اندر دل قدیم است  
جگر پر خون نه درد دل عظیم است  
تنم با جان در این عالم بر آمد  
نه تنها ماند با مونس در آمد  
قوله تعالی: «الرحمن علی العرش استوی» (طه  
، ۵)  
حدیث: «من أحب لقاء الله فقد أحب الله  
لقاءه»  
نظم:

محبت در دل است و عشق در جان  
تنم با ذات او چون زلف پیچان  
محبت گر شود ظاهر به پیرت  
در آن صورت فنا بودن ضرورت  
نخواهد چشم جز معشوق دیدن  
کلامش گوش خود خواهد شنیدن  
که از سرتا قدم این جمله مشتاق  
به سوی دوست می‌کرد و به عشاق

### فصل هشتم در بیان عاشق و معشوق

گوید  
بیت:  
اگر عاشق شود در یاد معشوق  
نیاید یاد او را هیچ مخلوق  
حدیث: قال النبی صلی الله علیه و سلم: «أذا  
عرفت ظاهر العشق علیک بالعناء عن العشق . کان  
العشق حجاب العاشق و المعشوق»  
ابیات:  
نهان اندر نهان بیند جمالش  
به گوش دل کند فهم کمالش  
تونی عاشق به ظاهر در طریقت  
تونی معشوق باطن در حقیقت  
نهان در خویش بیند آشکارا  
شود عاشق بروی خود نگارا  
چو عاشق گشت و الله روی معشوق  
نداند او نشان جز کوی معشوق  
حدیث: قال علیه‌السلام: «رأیت ربی برہی»  
فصل نهم در بیان فنا و بقا

گوید  
نظم:  
فنا در جمله می‌بینی فنا است  
بقا اندر بقا ببینی بقا است  
اگر گردی تو در توحید قائم

